

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۶، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۹۲

بررسی معنایی فعل مرکب در زبان فارسی (علمی - پژوهشی)

ابراهیم مرادی*

دانشجوی دکتری زبان شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

غلامحسین کریمی دوستان

استاد گروه زبان شناسی دانشگاه تهران □

چکیده

این مقاله، ماهیت افعال مرکب زبان فارسی را در چارچوب نظریه نمود معنایی-واژی لیبر بررسی می‌کند. این نظریه با استفاده از هفت مشخصه معنایی و یک اصل به نام اصل هم‌نمایی، به بررسی نقش معنایی عناصر واژی و عملکرد آنها در فرایندهای ترکیب، اشتقاق و تغییر مقوله می‌پردازد و برای هر عنصر واژی، حتی وندها، یک اسکلت معنایی و یک بدنه معنایی در نظر می‌گیرد. اسکلت از یک یا چند مشخصه معنایی و یک یا چند موضوع ساخته شده است و بدنه، خود از دو لایه تشکیل شده است. این مقاله ادعا می‌کند که فعل همه جملات در اصل ساده بوده است اما به دلیل اینکه بدنه معنایی همکرد تغییر نموده، موضوع رویدادی خود را از دست داده و به تنهایی توانایی نشان دادن محمول را نداشته است و با حفظ ساخت موضوعی، یکی از موضوع‌هایش با موضوع یکی از موضوع‌های محمول، هم‌نمایه شده و یک واحد معنایی مرکب تشکیل می‌دهد. این مقاله نشان می‌دهد که فعل مرکب از لحاظ نحوی، یک ترکیب وابسته و از لحاظ معنایی، درون مرکز است که در آن همکرد، هسته نحوی و معنایی و پیش فعل وابسته و در ساخت موضوعی فعل مرکب مؤثر است.

*تاریخ ارسال مقاله: ۹۱/۴/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۱/۱۰/۱۲

نشانی پست الکترونیک نویسندگان :

ebmorady@yahoo.com

gh5karimi@ut.ac.ir

واژه‌های کلیدی: فعل مرکب، مشخصه معنایی، اسکلت معنایی، بدنه معنایی، اصل

هم‌نمایی

۱ - مقدمه

فعل مرکب از فعلی ساده و تکواژی وابسته یا آزاد و یا ترکیبی از آنها ساخته می‌شود. جزء فعلی را همکرد و جزء دیگر را پیش‌فعل (preverb) می‌گویند. ویژگی‌های ساختوازی، رفتار نحوی و نقش معنایی این دسته از افعال به گونه‌ای است که باعث موضع‌گیری‌های متفاوتی از سوی پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی شده‌است. برای نمونه، چرا جمله‌های (۱-۵) با اینکه همگی دارای فعل ساده‌ی دادن است، از بسیاری جهات با هم تفاوت دارند:

(۱) علی کتاب را به ساسان داد. (۲) علی ساسان را نجات داد.

(۳) علی اتاق را به ساسان اختصاص داد. (۴) علی استعفا داد. (۵) علی جان داد.

بعضی از پژوهشگران، دادن را در جملات (۲-۵) افعالی می‌دانند که از لحاظ معنایی ضعیف و کم‌رنگ شده‌است و نمی‌تواند مانند دادن در ۱، نقش معنایی خود را به درستی ایفا کند. واقعیت این است که نقش معنایی فعلی مانند دادن در جمله ۱، با دیگر جملات متفاوت است اما آیا نقش معنایی و نحوی دادن در افعال مرکب (۲-۵) کم‌رنگ و ضعیف شده است؟ در هر صورت، علت تفاوت دادن در ۱، با دادن در (۲-۵) در چیست؟ چرا فعلی مانند دادن، گاهی فعل مرکب گذرا می‌سازد و گاهی ناگذر؟ نقش هر کدام از اجزای سازنده فعل مرکب در بیان مفهومی که آن فعل دارد، چیست؟

۲ - پیشینه پژوهش

فعل مرکب هم در زبان فارسی هم در دیگر زبان‌ها، یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات زبان‌شناسی است؛ بنابراین، نویسندگان فراوانی هم در دستور سنتی و هم در زبان‌شناسی نوین به این بحث پرداخته‌اند (از جمله: وحیدیان کامیار: ۱۳۵۱، ۱۳۷۸، ۱۳۸۳؛ خانلری: ۱۳۶۶، سمائی ۱۳۷۹، دبیرمقدم: ۱۳۸۴ الف، طباطبایی: ۱۳۸۴، خزاعی: ۱۳۸۴، خوئینی: ۱۳۸۹، محمد و کریمی: ۱۹۹۲، واحدی لنگرودی: ۱۹۹۶، کریمی: ۱۹۹۷ و کریمی‌دوستان: ۱۹۹۷). شماری از پژوهشگران، فعل مرکب را از زاویه معنایی بررسی

نموده‌اند (از جمله: شریفی: ۱۳۹۰ و کرد زعفرانلو: ۱۳۹۰). آثاری مانند گریمشو و مستر (۱۹۸۸) به این پدیده در زبان ژاپنی پرداخته، بسیاری دیگر، این پدیده را در زبان‌های دیگر کاویده‌اند (آهن: ۱۹۹۱ و ساتو: ۱۹۹۳، ...).

دیر مقدم (۱۳۸۴) با مروری مفصل بر آثار گذشته، نقاط قوت و ضعف آنها را بیان کرده و سرانجام، بدین نتیجه رسیده که هیچ کدام از این آثار، این موضوع را درست تحلیل نکرده است. بنابراین، او دیدگاه خود را چنین بیان می‌کند که در زبان فارسی، دو نوع فرایند عمده تشکیل فعل مرکب وجود دارد: ترکیب و انضمام.

کریمی دوستان (۲۰۱۱) افعال مرکبی را بررسی می‌کند که پیش فعل آن، اسم است. او با استفاده از معیار داشتن یا نداشتن ساخت موضوعی، اسامی پیش فعل را به دو دسته محمولی (predicative) و غیرمحمولی (non-predicative) یا ارجاعی (referential) دسته‌بندی می‌کند و

چنین نتیجه می‌گیرد که اسامی پیش فعل، دارای ویژگی‌های زیر است:

(۶) الف- اسم فعل محمولی: [+ساخت موضوعی] [-اسم]

ب- اسم محمولی: [+ساخت موضوعی] [+اسم]

پ- اسم غیرمحمولی: [-ساخت موضوعی] [+اسم]

نتیجه پژوهش، این است که افعال مرکب با پیش فعل ۶-ب، جداشدنی، با پیش فعل ۶-الف و ۶-پ، جداشدنی و همین دلیل خوش ساختی ۷ و بدساختی ۸ و ۹ است.

(۷) تگرگ لطمه به باغ من زد. (۸) * علی انجام کار را داد. (۹) * علی گوش به رادیو داد.

تاکنون افعال مرکب زبان فارسی در چارچوب نظریه‌ای معنایی - واژی بررسی نشده است. در این اثر، افعال مرکب زبان فارسی از زاویه‌ای معنایی و متفاوت با آثار پیشین و براساس نظریه نمود معنایی-واژی لیبر (۲۰۰۴) بررسی می‌شود.

۳- نظریه نمود معنایی واژی (Lexical Semantic Representation)

زبان‌شناسان هم مانند فیزیکدانان و شیمی‌دانان، برای پی بردن به ماهیت مواد مورد مطالعه خود کوشیده‌اند تا کوچکترین ذرات یا نخستی‌های تشکیل دهنده آنها را بیابند و از این طریق، هستی و چیستی و فرایندهای حاکم بر کنش و واکنش‌های ایجاد آنها را

بررسی کنند. در این راستا، بعد از اینکه واج‌شناسان برای بررسی مواد مورد مطالعه خود، یعنی واج‌ها، ذرات تشکیل‌دهنده آنها، یعنی مشخصه‌های واجی، را یافتند و در بررسی‌های خود به کار گرفتند، معنی‌شناسانی چون، زیمانک (Szymanek) (۱۹۸۸)، جکنداف (۱۹۹۰)، پوستیوفسکی (۱۹۹۵) داوتی (۱۹۷۹) و ویرزبیکا (۱۹۹۶) و... برای نخستین‌باری تشکیل‌دهنده معنی عناصر زبانی، ذراتی را پیشنهاد کردند. واقعیت آن است که هرچه این نخستین‌ها کوچک‌تر و مناسب‌تر باشد، بهتر می‌تواند در تحلیل معنی به زبان‌شناسان کمک کند. در این زمینه، زبان‌شناسان به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که اصلاً باور به وجود چنین نخستین‌هایی ندارند (از جمله فودور: ۱۹۸۱ و فودور و دیگران: ۱۹۷۵). دسته‌ای دیگر، کسانی هستند که وجود این ذرات را پذیرفته‌اند اما در ماهیت آنها با هم اختلاف دارند. لیبر (۲۰۰۴) از جمله کسانی است که با باور به وجود چنین نخستین‌هایی، نظریه‌ای ارائه داده که دارای ۷ مشخصه معنایی و یک اصل است. او چارچوب نظری خود را با عنوان نمود معنایی واژی این گونه بیان می‌کند: هر عنصر واژی از لحاظ معنایی، از دو بخش اسکلت دستوری/معنایی (Semantic/Grammatical Skeleton) یا به اختصار، اسکلت و بدنه کاربردی/معنایی (Semantic/Pragmatic Body) یا به اختصار بدنه، درست شده است. در ادامه در بخش ۳-۱- مشخصه‌های معنایی، در بخش ۳-۲- اسکلت و بدنه معنایی و در ۳-۳- اصل هم‌نمایگی (Co-indexation Principle) ارائه می‌شود.

۳-۱- مشخصه‌های معنایی

لیبر (۲۰۰۴) شش مشخصه معنایی ارائه و با استفاده از آنها، عناصر واژی را به سه گروه ماده/شیء/جوهر (SUBSTANCE/THING/ESSENCE)، موقعیت (SITUATION) و روابط (RELATIONS) تقسیم می‌کند. او تأکید می‌نماید که برای توصیف عناصر واژی، این شمار به هیچ وجه کافی نیست. گروه اول مربوط به اسم، گروه دوم مربوط به فعل و صفت و گروه سوم برای توصیف حروف است. دلیل لیبر برای استفاده از سه اصطلاح برای پوشش گروه اول، این است که او اصطلاحی مناسب برای نمایاندن گروه مورد نظرش نیافته است. لیبر (۲۰۰۷) [درجه پذیر] را هم به مشخصه‌های معنایی اضافه کرده است.

[+/- ماده] ([+/-material]): این مشخصه، مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر را که معادل مقوله نحوی اسم است، توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن، دلیل بر مادی بودن است و اسم ذات یا عینی را توصیف می‌کند و ارزش منفی آن، دلیل بر غیرمادی بودن است و اسم معنی یا انتزاعی را توصیف می‌کند؛ مانند: صدلی [+ماده ()].

[+/- پویا] ([+/-dynamic]): این مشخصه، معنای یک موقعیت یا یک رویداد را می‌رساند و به تنهایی، مقوله معنایی موقعیت را توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن، نشان‌دهنده یک رویداد یا یک فرایند است و ارزش منفی آن، نشان‌دهنده یک وضع است؛ مانند: نویسنده [+ماده، پویا ()]، [()].

[+/- وجرا] ([+/-IEPS]) (وضع یا جایگاه رویدادی استنباطی) (Inferable Eventual Position or State): فرض کنید 2 متغیری باشد که دامنه آن، وضع‌ها و جایگاه‌ها باشد و X موضوع آن. همچنین فرض کنید i نشان‌دهنده جایگاه یا وضع اولیه باشد و f نشان‌دهنده آخرین جایگاه یا وضع و j, k, وضع‌ها و جایگاه‌های مابین آنها. اضافه کردن مشخصه [وجرا] به اسکلت، برابر این جزء معنایی است: $[2_i(x), 2_j(x), \dots, 2_k(x), 2_f(x)]$ (10)

به عبارت دیگر، اضافه کردن مشخصه [وجرا]، منجر به اضافه شدن توالی مکان‌ها/حالات می‌شود. به علاوه اگر ارزش این مشخصه، مثبت باشد، می‌توانیم استنباط کنیم که:

$$(11) \quad [+IEPS], i \neq f \quad \zeta_{2_j, k} \in f > 2_i < 2_j \dots < 2_k < 2_f$$

به زبان ساده، اگر مشخصه [وجرا] مثبت باشد، آنگاه یک توالی از وضع‌ها و جایگاه‌هایی موجود خواهد بود آن چنان که در هر نقطه‌ای، بین ابتدا و انتهای توالی وضع/جایگاه، پیشرفت و تداومی به سوی وضع/جایگاه پایانی روی می‌دهد. اگر مشخصه [وجرا] منفی باشد، نمی‌توانیم در مورد تداوم و پیشرفت وضع/جایگاه نتیجه‌ای بگیریم. اضافه شدن مشخصه [وجرا] به اسکلت عنصر واژی، منجر به اضافه شدن جزء مسیر (path) می‌شود. اگر در یک عنصر واژی، مشخصه معنایی [وجرا] وجود نداشته باشد، مفهوم مسیر هم در آن عنصر واژی موجود نخواهد بود. وجود مشخصه معنایی [+وجرا] نشانگر

مسیر مستقیم و وجود مشخصه معنایی [-وجرا]، نشاندهنده مسیر اتفافی و غیرمستقیم خواهد بود؛ مانند: قدم زدن [+پویا، -وجرا]، صعود کردن [+پویا، +وجرا]، []، []

[+/- مکان] (Loc=Location): عناصر واژی دارای این مشخصه، عناصری هستند که موقعیت یا مکان در زمان یا فضا به آنها مربوط است. عناصری که این مشخصه را ندارند، مفهوم موقعیت یا مکان برای آنها بی ارتباط است. عنصری که این مشخصه را دارد، مکان یا موقعیت به آن مرتبط است؛ مانند: ماندن [-پویا، +مکان] []

[+/- مقید] (B=Bounded): این مشخصه، ارتباط درونی مرزهای زمانی یا مکانی در یک موقعیت یا ماده/شیء/جوهر را نشان می دهد. اگر این مشخصه در یک عنصر واژی موجود نباشد، این عنصر از لحاظ هستی شناسی، ممکن است وابسته باشد یا نه اما مرزهایش از لحاظ زبان شناسی و/یا مفهومی بی ارتباط هستند. اگر عنصر واژی دارای مشخصه [+مقید] باشد، از لحاظ زمانی و مکانی محدود می شود. اگر این مشخصه منفی باشد، عنصر واژی محدودیت های درونی مکان و زمان ندارد؛ مانند: -ها [-مقید، +ساختمند (>پایه<)] (وند تصریفی موضوع ندارد).

[+/- ساختمند] (CI=Composed of Individuals): این مشخصه، دلالت بر وجود واحدهای زمانی و مکانی در عنصر واژی دارد. اگر عنصری دارای مشخصه [+ساختمند] باشد، چنین استنباط می شود که این عنصر از واحدهای درونی مشابه مجزا درست شده است. اگر این مشخصه منفی باشد، مشخص می شود که عنصر حاوی آن از لحاظ مکانی و زمانی، یکنواخت است و از لحاظ درونی، مجزاً و متمایز نشده است (مانند ۱۷ و ۱۸).

[+/- درجه پذیر] (+/-scalar): این مشخصه، رابطه بین مجموعه ای از ارزش ها با یک مقوله مفهومی را بیان می کند. این مشخصه در رابطه با موقعیت های دارای ویژگی [-پویا]، میزان درجه پذیری را نشان می دهد. موقعیت هایی که نسبت دادن درجه پذیری به آنها مقدور است، دارای مشخصه [+درجه پذیر] و موقعیت هایی که امکان نسبت دادن این مشخصه به آنها وجود ندارد، دارای مشخصه [-درجه پذیر] هستند (مانند نمونه های ۱۲). در رابطه با گروه ماده/ شیء / جوهر مشخصه [درجه پذیر]، نشانگر رابطه اندازه یا ارزش گذاری است (به عبارت دیگر [درجه پذیر] مشخصه ای است که ساخت واژه افزایشی (augmentative) /

تصغیر (diminutive) را در زبان‌هایی که دارای چنین ساخت واژه‌ای هستند، توصیف می‌کند).

۳-۲- اسکلت معنایی و بدنه معنایی

مشخصه‌های معنایی، بیانگر نقش معنایی عناصر واژی هستند. عناصر واژی هم موضوع (argument) می‌گیرند؛ بنابراین، مجموعه یک یا چند مشخصه معنایی و یک یا چند موضوع، اسکلت معنایی عنصر واژی را تشکیل می‌دهد. هر عنصر واژی، حتی وند، هم اسکلت معنایی دارد. برای آشنایی با چگونگی نشان دادن اسکلت، نمونه‌هایی بیان می‌شود:

(۱۲) الف- عشق [-پویا]، [] [] ب- فرمز [-پویا، + درجه‌پذیر] []

پ- حامله [-پویا، - درجه‌پذیر] []

[] نمایانگر موضوع است؛ پس ۱۲-الف ۲ موضوع و ۱۲-ب و پ هر کدام یک موضوع دارند. صفات با استفاده از مشخصه [درجه‌پذیر] که نشانگر درجه‌پذیری آنها است، از فعل‌های ایستا که دارای مشخصه [-پویا] هستند، متمایز می‌شود.

(۱۳) پایه [+ماده،]، [] [] (مانند پایه‌ی میز)

این اسکلت نشان می‌دهد که پایه، متعلق به گروه ماده/شیء/جوهر و دارای دو موضوع است.

(۱۴) دانستن [-پویا]، [] []

این عنصر واژی، دارای مشخصه [-پویا] و دو موضوع است.

(۱۵) پایین آمدن [+پویا، +وجرا]، [] []

این اسکلت نشان می‌دهد که این عنصر واژی، دو مشخصه معنایی و دو موضوع دارد. مشخصه اول، پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مشخصه دوم، سیر انجام عمل را. مثبت بودن این مشخصه نشان می‌دهد که سیر انجام عمل، دارای یک ابتدا و انتهاست و ابتدا و انتهای آن بر همدیگر منطبق نیست. در موضوع دوم، واژه مسیرآمده، چون این موضوع به هنگام انجام نقش خود، مسیری را طی می‌کند.

(۱۶) در (=در درون) [+مکان]، [] []

مشخصه [مکان] نشان می‌دهد که این عنصر واژی، مربوط به مکان است و دو موضوع دارد.

برای آشنایی با اسکلت‌های معنایی که در آنها مشخصه‌های معنایی کمیتی به کار رفته باشد، دو اسکلت معنایی از زبان انگلیسی و از لیبر (۲۰۰۴: ۴۹-۱۴۷) نقل می‌کنیم:

(17) re- [+CI ([], < base>)] (18) -ery, -age [+B, +CI ([], < base>)]

این اسکلت‌ها نشان می‌دهد که وندها هم مانند سایر عناصر واژی، مشخصه معنایی موضوع دارند و وجود <پایه> نشانگر آن است که این عناصر به پایه می‌پیوندند.

لیبر (۲۰۰۴) موضوع بدنه معنایی را گذرا بررسی کرده ولی تأکید نموده است که بدنه معنایی عنصر واژی هم در نقش معنایی آن تأثیر دارد. به باور او، برخلاف اسکلت که تجزیه‌پذیر است، یعنی از مشخصه‌های معنایی یا نخستی‌های معنایی درست شده بدنه جامع و کلی است و از نخستی‌های معنایی ساخته نشده است و شاید تا حدودی صوری باشد و بتوان آن را به صورت قرارداد درآورد. بدنه شامل دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنه بسیاری از جنبه‌های معنایی مانند: ساختار مادی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بعد، منشأ، هدف، کارکرد و ... را دربردارد. او عنصر واژی را به یک کالبد تشبیه می‌کند و می‌گوید: اسکلت، پایه و اساس هر عنصر واژی است و این همان چیزی است که امکان گسترش واژگان را از طریق فرایندهای واژه‌سازی به ما می‌دهد. بدنه در یک عنصر واژی زنده باید موجود باشد. بدنه در طول حیات یک عنصر واژی تغییر می‌کند؛ ممکن است وزن از دست بدهد یا وزنش اضافه شود اما اسکلت خیلی کمتر در معرض تغییر است. لیبر (۲۰۰۹) بدنه را هم شامل دو لایه می‌داند. یک لایه را به ماهیچه بدن تشبیه می‌کند که نسبتاً ثابت است و لایه دیگر را به چربی بدن تشبیه می‌کند که به سادگی کم و زیاد می‌شود. منظور او این است که بدنه معنایی هر عنصر زبانی را می‌توان شامل دو لایه دانست: لایه‌ای که نسبتاً نظام‌مند و در دانش زبانی گویشوران تقریباً ثابت است. لایه دیگر را نمی‌توان به صورت نظام‌مند ارائه داد و از گویشوری به گویشور دیگر متغیر است. او معتقد است که یکی از لایه‌های بدنه معنایی را می‌توان با مشخصه‌هایی نسبتاً ثابت بیان کرد اما از شمار و کیفیت آنها اطمینان

ندارد چون معتقد است که این مشخصه‌ها از زبانی به زبان دیگر، ممکن است متفاوت باشد و حتی برای بیان مشخصه‌های بدنه معنایی عناصر زبانی مانند انگلیسی باید با دقت بیشتر و بعد از بررسی عناصر واژگی، آنها را ارائه کرد. با ذکر نمونه‌هایی از لیبر (۲۰۰۹) این بخش را هم به پایان می‌رسانیم.

(۱۹) نویسنده [+ماده، پویا []، []] <+جاندار>، <+انسان>، <نقش>، { برای انتشارات می‌نویسد، ... }

(۲۰) تختخواب [+ماده []] <-جاندار>، <مصنوعی>، <سه‌بعدی>، <افقی>، <نقش>، { برای خوابیدن، سطح راحتی دارد، ... }

۱۹ و ۲۰ هر کدام دارای سه بخش است: اسکلت معنایی که شامل مشخصه و موضوع است. دو بخش دیگر بدنه معنایی است. لایه اول بدنه معنایی که در درون < > قرار داده شده، دارای مشخصه‌هایی نظام‌مند است ولی لایه دوم، اطلاعاتی کلی را نشان می‌دهد و در درون { } قرار دارد.

۳-۳- اصل هم‌نمایی

اصل هم‌نمایی برای چیست؟ لیبر (۲۰۰۴: ۴۵) می‌گوید: «همیشه لازمه ایجاد یک واژه پیچیده، خواه مشتق باشد خواه مرکب، ترکیب چند جزء در یک عنصر ارجاعی واحد است. این عنصر ارجاعی است که تعیین می‌کند عملاً چند موضوع در نحو ظاهر می‌شود. هم‌نمایی، وسیله‌ای است که ما برای به هم گره زدن موضوع‌های اجزاء تشکیل دهنده یک واژه پیچیده نیاز داریم تا اینکه فقط موضوع‌هایی که از لحاظ نحوی فعال هستند، حاصل شود». لیبر (۲۰۰۴: ۵۰) یک صورت اولیه از این اصل را ارائه و صورت نهایی آن را لیبر (۲۰۰۹: ۹۷) چنین بیان می‌کند: «در ساختاری که اسکلت‌های معنایی با هم ترکیب می‌شوند، بالاترین موضوع عضو غیرهسته با بالاترین موضوع هسته (ترجیحاً موضوع بدون نمایه) هم‌نمایه می‌شود. هم‌نمایه‌سازی با شرایط معنایی موضوع هسته (در صورتی که هسته شرایطی برای هم‌نمایه شدن داشته باشد) باید سازگار باشد. در یک ساختار بی‌هسته، موضوع‌هایی با هم، هم‌نمایه می‌شوند که از لحاظ معنایی با هم سازگار باشند».

لیبر در ادامه می‌نویسد که برای تعبیر اصل هم‌نمایگی، باید بالاترین موضوع را مشخص کنیم و آن عبارت است از موضوع بیرونی‌ترین نقش واژگی هسته* . لیبر (۲۰۰۴: ۵۰) بالاترین موضوع را برای یک عنصر پیچیده (اشتقاقی یا مرکب) تعیین کرده است حال آنکه طبق اصل هم‌نمایگی، باید بالاترین موضوع‌های اجزای سازنده یک عنصر پیچیده را تعیین و آنها را با هم، هم‌نمایه کرد. او به صورت مستقیم و روشن این کار را نکرده است اما از تحلیل‌های او چنین استنباط می‌شود که منظور او از بالاترین موضوع یک اسکلت ساده (اسکلتی که تنها از یک اسکلت ساخته شده است)، بیرونی‌ترین موضوع اشباع‌نشده از سمت چپ است (البته برای فارسی از سمت راست است). نظر به اینکه به باور ما، این یکی از ایرادهای وارد بر اصل هم‌نمایگی است، هم‌نمایگی با بالاترین موضوع را نادیده می‌گیریم و موضوع‌هایی را که با هم، هم‌نمایه می‌شوند براساس ساخت نحوی جمله‌ای تعیین می‌کنیم که فعل آن ساده است.

لیبر (۲۰۰۴: ۴۹) ابراز می‌کند که در یک واژه قاموسی پیچیده، نه تنها ساختارهای نحوی بلکه ساختارهای معنایی - اسکلت‌های معنایی - نیز در کنار هم واقع می‌شوند؛ بنابراین، ساختار معنایی به دنبال ساختار نحوی حاصل می‌شود.

۴- اشکالات وارد بر نظام مؤلفه‌ای لیبر، اصلاح و تکمیل آن

رفیعی (۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) با بررسی این نظریه، ایرادهایی بر آن وارد کرده و با انجام اصلاحاتی، آن را برای بررسی پسوندافزایی اشتقاقی در زبان فارسی به کار برده است. برای پرهیز از طولانی شدن بحث، از وارد شدن به جزئیات، خودداری و تنها به نمونه‌ای از اصلاحات، اشاره می‌کنیم.

او با تفکیک صفت از افعال ایستا، مقوله صفت را ویژگی اسم می‌نامد و برای توصیف این مقوله، از شکل تعمیم یافته مؤلفه [+/- مکان] با عنوان [+/- فضا] بهره می‌برد. او ابراز می‌دارد که مفهوم فضا را باید مانند حجم دانست که البته می‌تواند صورت انتزاعی نیز به خود بگیرد. این مؤلفه در اسم‌های مکان، به معنی وجود فضا/حجمی برای چیزی است. در مورد اسم‌های زمان، مانند شنبه و دیروز، می‌توان آن را به معنی فضا/حجمی در زمان دانست. در نهایت، در صفت‌هایی مانند فهمیم، داشتن مؤلفه [+فضا] به معنی داشتن

* . The highest argument is the argument of the outermost lexical function of the head.

فضا/حجمی انتزاعی برای فهم است و در صفت‌های [فضا] مانند نفهم به مفهوم عدم وجود فضا/حجمی برای فهم است. تفاوت عمده مفهوم مکان با فضا/حجم، در آن است که وجود فضا/حجم که وجود یک چیز به معنی داشتن فضا/حجمی عینی یا انتزاعی برای آن چیز است و به عبارت دیگر، وجود جدا از فضا یا حجم نیست. این بدان معنی است که وجود فضا/حجم، به معنی وجود یک چیز است اما مفهوم جا/مکان می‌تواند جدا از وجود یک چیز باشد و داشتن جا/مکان الزاماً نمی‌تواند به معنی وجود یک چیز باشد (رفیعی، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۶).

۵- تحلیل

به باور ما، همه افعال، در اصل به صورت افعالی ساده عمل می‌کرده‌اند ولی با گذر زمان و ایجاد تغییر در بدنه معنایی آنها، بنا به دلایلی از قبیل کم‌کوشی، زایا نبودن وندهای فعل-ساز یا هر دلیل دیگر، به تدریج اجزایی از جمله (موضوع‌های محمول) و فعل ساده به هم پیوسته و به صورت یک واحد زبانی درآمده‌اند. همان‌طور که بیان شد، دبیرمقدم (۱۳۸۴) این فرایند را دو نوع می‌داند: ترکیب و انضمام. نام این فرایندها (ها) هرچه باشد، ارائه تحلیلی درست، مهم و هدف این پژوهش است.

برای شناخت کامل فعل مرکب، باید دست‌کم آن را از سه زاویه بررسی کرد: دسته‌ای از افعال مرکب به صورت اصطلاح درآمده‌اند: سردادن. در دسته‌ای دیگر، معنی پیش‌فعل و/یا هم‌کرد، با گذر زمان دستخوش دگرگونی شده‌است: سوگند خوردن، زمین خوردن و دسته‌آخر افعالی هستند که از ترکیب چند عنصر زبانی با هم درست شده‌اند: کمک کردن. ما فعل مرکب دسته سوم را با یک بررسی هم‌زمانی در چارچوب نظریه معنایی لیبر می‌کاویم. به طور کلی، جمله ساده را با نمودار زیر نمایش می‌دهیم:

$$(۲۱) \quad X(a, b, \dots) + Y(c, d, \dots) + Z(e, f, \dots) + \dots + SV$$

SV فعل ساده، X، Y، Z و ... موضوع آن و a، b، c و ... موضوع موضوع‌ها است. اگر موضوعی مانند Y از ساختار نحوی جمله به فعل پیوندد، موضوع اسکلت معنایی آن با همان موضوع در ساختار موضوعی فعل ساده هم‌نمایه می‌شود؛ مثلاً موضوع درونی با موضوع درونی و ... می‌دانیم که هر فعل می‌تواند از لحاظ نظری، موضوع‌های اختیاری

زیادی داشته باشد. ترکیب موضوع با فعل ساده و تشکیل فعل مرکب را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

$$(22) \quad X(a, b, \dots) + (c, d, \dots) + Z(e, f, \dots) + \dots + (Y+SV)$$

در این نمودار (Y+SV) فعل مرکب است. موضوعی که به فعل ساده می‌پیوندد، ممکن است خود موضوع نداشته باشد. در صورت داشتن موضوع، ممکن است موضوع یا موضوع‌های آن در ساختار نحوی باقی بمانند.

گمان می‌کنیم که ترکیب، نقشی بسیار مهم در ساخت افعال مرکب دارد. در ساخت فعل مرکب، هم ساخت موضوعی فعل ساده و هم ساخت موضوعی پیش فعل دخیل است. ارتباط بین موضوع‌ها و چگونگی تشکیل نهایی فعل مرکب را می‌توان براساس دیدگاه لیبر و اصل هم‌نمایی تحلیل کرد. لیبر (۲۰۰۹: ۸-۸۷) دسته‌بندی ترکیب‌ها را از بیستو و اسکاليس (۲۰۰۵) چنین نقل می‌کند: ۱- ترکیب‌های همپایه (coordinate) ۲- ترکیب‌های وصفی (attributive) ۳- ترکیب‌های وابسته (subordinate). هر کدام از این ترکیب‌ها، خود دارای ترکیب‌های برون مرکز (exocentric) و درون مرکز (endocentric) اند. دسته‌بندی اول، مبنای دستوری و ساختاری دارد و دسته‌بندی دوم، مبنای معنایی.

به گمان ما، فعل مرکب یک نوع ترکیب وابسته و درون مرکز است؛ بنابراین، شرح این نوع ترکیب را از لیبر (۲۰۰۹: ۹۴-۹۳) بازگویی می‌کنیم:

ترکیب وابسته دارای دو عنصر است که یکی از آنها، رابطه موضوعی با دیگری دارد. روابط موضوعی هم شامل روابط بین یک رویداد و شرکت کنندگان آن می‌شود (برای نمونه ترکیب truck driver در زبان انگلیسی) [گیاهخوار در زبان فارسی] و هم نوعی رابطه موضوعی که در ترکیب‌های اسم+اسم مانند tea merchant و table leg [کتابخانه و دامپزشک در زبان فارسی] وجود دارد که در هر کدام از این ترکیب‌ها، عنصر پایانی یعنی leg و merchant دو موضوع دارند؛ یکی موضوع معروف به ارجاعی (یعنی R) و دیگری برای نمونه در leg of the table. در چنین ترکیب‌های وابسته‌ای، موضوع غیرهسته، موضوع غیرارجاعی هسته را اشباع می‌کند. در پیشینه علمی مربوط به ترکیب‌سازی در زبان انگلیسی، بارزترین نمونه‌های ترکیب‌های وابسته، ترکیب‌های فعلی (synthetic or deverbal) مانند truck driver و cost containment [رادئوساز و ماشین‌سازی در زبان فارسی] است که در آنها عنصر غیرهسته، رابطه متممی با هسته دارد.

به باور ما، ساخت موضوعی فعل ساده، در ساخت فعل مرکب حاوی آن، تأثیر دارد و این ساخت در فعل مرکب حفظ می‌شود. برای نمونه، کردن یا ستاک‌های حال و گذشته آن، معادل *do* در زبان انگلیسی است و به غیر از موضوع رویدادی (event argument) دو موضوع دارد. این فعل ساده، در گذشته به صورت یک فعل اصلی عمل و با دو موضوع، نقش معنایی خود را ایفا می‌کرده‌است. همان طور که اکنون در زبان کردی (خواهر زبان فارسی) این فعل این نقش را حفظ کرده است:

(من تنیس بازی می‌کنم.) { -κ { -μ μεν τενισ (۲۳)

(معادل واژه به واژه: من تنیس می‌کنم.) شناسه-ستاک حال کردن-پیشوند تنیس من

با توجه به ساخت موضوعی و نوع کنش این فعل در زبان فارسی، اسکلت ۲۴ را برای آن ارائه می‌کنیم و بحث را با داده‌های ۲۵ ادامه می‌دهیم.

(۲۴) کردن [+ پویا []، []، []] (۲۵) الف- من پول را پرداختم. ب- من پول را پرداخت کردم.

محمول‌های (predicates) ۲۵-الف و ب، به ترتیب، پرداختن و پرداخت کردن که اولی ساده و دومی مرکب است و هر کدام، دارای سه موضوع یکسان (موضوع بیرونی هردو: من، موضوع درونی هردو: پول و موضوع رویدادی که هر دو بر یک رویداد دلالت می‌کنند) است. تفاوت این افعال را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ به باور ما، ۲۵-ب، در اصل، دارای دو محمول و به صورت ۲۶ است. (۲۶) * من پرداخت پول را کردم.

این، درست مانند داده‌های ۲۷ است که به صورت ۲۸ هم، خوش ساخت و ممکن است روزی ناپذیرفتنی قلمداد شود (این داده‌ها با تغییری جزئی، واقعی هستند).

(۲۷) الف- کاش ایشان قبول زحمت می‌کردند. (۲۸) الف- کاش ایشان زحمت را قبول می‌کردند.

ب- آنها رعایت نظم را نمودند. ب- آنها نظم را رعایت نمودند.

پ- او در گفتار خود حفظ موضوع نمی‌کرد. پ- او در گفتار خود موضوع را حفظ نمی‌کرد.

ت- باید همه مراعات نظم را بکنند. ت- ایشان نظم را مراعات می‌کردند.

آن طور که ویژگی ساخت موضوعی فعل ساده کردن است، باید سه موضوع داشته باشد: من به عنوان موضوع بیرونی و گروه اسمی، پرداخت پول به عنوان موضوع درونی و یک موضوع رویدادی. به باور ما، زمانی که فعل ساده‌ای مانند کردن، به عنوان همکرد به کار می‌رود، موضوع رویدادی خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین، کردن در پرداخت کردن، تنها دو موضوع دارد. پرداخت هم دارای ساخت موضوعی است و سه موضوع دارد: من موضوع بیرونی، پول موضوع درونی و یک موضوع رویدادی؛ به عبارت دیگر، این جمله دارای دو محمول است. کردن، دارای دو موضوع و پرداخت، دارای سه موضوع است. هر دو در یک موضوع، یعنی من، مشترک‌اند.

بحث بر سر تعداد موضوع‌ها، ما را به دیدگاه لونبر می‌رساند. لونبر (۲۰۰۲: ۶-۱۰۵) می‌گوید که برای فعل، علاوه بر موضوع‌های بیرونی و درونی، می‌توان یک موضوع ارجاعی هم در نظر گرفت که بر رویدادی دلالت می‌کند که بیانگر آن است. لیبر (۲۰۰۴: ۱۶) برای همه مقولات واژی عمده، مانند صفت، اسم و فعل، حتی وندهای اشتقاقی موضوع در نظر می‌گیرد اما مشخص نمی‌کند که آیا منظور او از موضوع فعل، همان شرکت‌کننده‌ها هستند یا رویداد بیان شده توسط فعل. چون در طول تحلیل‌هایش، به موضوع رویدادی فعل اشاره نمی‌کند، به نظر می‌رسد که منظور او، همان موضوع‌های درونی و بیرونی فعل است. لونبر در همان صفحات می‌نویسد که اسم‌های زیادی وجود دارند که از فعل مشتق شده‌اند و دلالت بر رویدادی از نوع رویداد بیان شده توسط فعل می‌کنند؛ برای نمونه اگر فرض کنیم که فعل send، یک موضوع رویدادی دارد، پس معنی اسم sending را به آسانی می‌توان دریافت. بر این اساس، برای پرداخت، علاوه بر دو موضوع درونی و بیرونی، یک موضوع رویدادی هم در نظر می‌گیریم اما همان طور که گفتیم، چون کردن نمی‌تواند به عنوان یک فعل ساده به کار رود، یعنی به تنهایی بر یک رویداد دلالت کند، پس این موضوع را ندارد. به باور ما، این عمده‌ترین تفاوت فعل ساده با فعل همکرد معادلش است. با توجه به آنچه گذشت، اسکلت معنایی پرداخت را به صورت ۲۹ نشان می‌دهیم. (۲۹) پرداخت + پویا (]، [، [])

در این اسکلت، موضوع اول، موضوع رویدادی و موضوع‌های دوم و سوم، به ترتیب، بیرونی و درونی هستند. ترتیب موضوع‌ها در اسکلت از دیدگاه ما اهمیتی ندارد. اکنون این

اسکلت را در کنار اسکلت کردن قرار می‌دهیم. (۳۰) پرداخت کردن + پویا (i]، []، []، + پویا (i]، []، []، +

پویا (i]، []، []

پرداخت کردن

دلیل هم‌نمایی به این صورت، این است که در جمله‌ای مانند ۲۶، پرداخت، موضوع درونی کردن را اشباع می‌کند؛ بنابراین هنگام تشکیل فعل مرکب هم، موضوع رویدادی پرداخت با موضوع درونی کردن، هم‌نمایه می‌شود و سایر موضوع‌ها در سطح نحوی اشباع می‌شوند. برای نمونه، در پرداخت کردن، موضوعی بیرونی مانند من، موضوع بیرونی مشترک پرداخت و کردن و در نتیجه موضوع بیرونی فعل مرکب پرداخت کردن را اشباع می‌کند. پول که موضوع درونی پرداخت بود، اکنون موضوع درونی پرداخت کردن است.

اکنون به داده‌های ۵-۱ می‌پردازیم. در ۱، *دادن* یک محمول ساده و علاوه بر موضوع رویدادی، دارای سه موضوع است: *علی*، *کتاب* و *ساسان*. به باور ما، در دیگر ساخت‌ها هم این محمول، همین ساخت موضوعی را دارد مگر اینکه به دلایلی، یکی از موضوع‌های آن در جمله نمایان نباشد. یادآوری می‌شود که همکردها موضوع رویدادی خود را از دست می‌دهند و این مهم‌ترین عامل ترکیب آن با عنصر دیگر است. در ۲، *نجات* هم موضوع *داد* بوده است (همراه با *علی* و *ساسان*) و چون «*را*» می‌تواند به معنی «*به*» هم باشد، *ساسان* را یعنی به *ساسان* و در اصل جمله به این صورت بوده است: **علی نجات را به ساسان داد*. «*نجات*» با «*دادن*» از رهگذر هم‌نمایه کردن موضوع‌ها، ترکیب شده و فعل مرکب *نجات-دادن* را به دست داده است. چون *نجات* دارای موضوع درونی نیست، از شمار محمول‌های *نجات دادن*، نسبت به *دادن* یکی کاسته شده است. (۳) در اصل به این صورت بوده است: **علی اختصاص اطاق را به ساسان داد*. اختصاص با دادن ترکیب شده و چون دارای موضوعی درونی بوده، آن موضوع، به عنوان موضوع درونی اختصاص دادن عمل می‌کند. به این دلیل است که محمول مرکب اختصاص دادن، دارای سه موضوع است. در ۴ و ۵ محمول‌های مرکب *استعفا دادن* و *جان دادن*، هر یک دارای یک موضوع است (علی). به باور ما، *استعفا* و *جان*، موضوع‌های *داد* بوده‌اند که با آن ترکیب شده‌اند و موضوع سوم آنها به خاطر اینکه براساس بافت، برای گوینده و شنونده واضح می‌نماید یا شاید به دلیل تکرار،

بدیهی به نظر می‌رسد و ضرورتِ بودنِ خود را از دست داده‌است. نمونه‌های (۳۱) و (۳۲) نشان می‌دهند که این موضوع‌ها در بافت‌هایی می‌توانند وجود داشته باشند:

(۳۱) ترایان استغفایش را به کفاشیان داد. (۳۲) علی جان (را) به جان آفرین داد.

نمونه (۳۳) می‌تواند شاهد دیگری باشد: (۳۳) ترایان استغفایش را به کفاشیان تحویل داد.

این جمله، به این صورت هم یافت می‌شود: (۳۴) ترایان نامه استغفایش را به کفاشیان

تحویل داد.

بنابراین، می‌توان گفت که استعفا دادن، در اصل، نامه استعفا (را) دادن بوده‌است که در آن نامه به دلایلی، از جمله بدیهی بودن و فراوانی کاربرد، نمود پیدا نمی‌کند. براساس شواهد و تحلیل ما، ساخت اصلی جمله ۳۳ و ۳۴ به این صورت بوده‌است:

(۳۵) *ترایان تحویل (نامه‌ی) استغفایش را به کفاشیان داد.

در این جمله، تحویل با دادن ترکیب شده، (نامه) استعفا که موضوع درونی تحویل است، اکنون به عنوان موضوع درونی تحویل دادن، ایفای نقش می‌کند.

افعال مرکب درون‌مرکزند یا برون‌مرکز؟ «ترکیب‌های درون‌مرکز، ترکیب‌هایی هستند که کلّ ترکیب به عنوان یک واحد معنایی، زیرشمول معنایی هسته خود است و ترکیب‌های برون‌مرکز، ترکیب‌هایی هستند که کلّ ترکیب، به عنوان یک واحد معنایی، زیرشمول معنایی هسته خود نیست» (لیبر ۲۰۰۴: ۴۹)؛ برای نمونه، دامپزشک، ترکیب و یک نوع پزشک است و زیرشمول معنایی هسته خود، یعنی پزشک محسوب می‌شود و درون‌مرکز است حال آنکه لاک‌پشت، نه یک نوع لاک است و نه یک نوع پشت؛ پس برون‌مرکز است.

بنابراین، فعل مرکب را براساس نوع موضوع‌هایی که با فعل ساده ترکیب می‌شوند، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که پیش‌فعل در آنها دارای ساخت موضوعی است و پس از ترکیب شدن پیش‌فعل (که خود دارای یک موضوع بوده‌است)، با فعل ساده، موضوع آن (پیش‌فعل)، به عنوان موضوع محمول مرکب عمل می‌کند. در این گروه، شمار موضوع‌های فعل مرکب و ساده برابر است (۳۶ و ۳۷). این دسته، خود به دو دسته تقسیم می‌شود: زیرگروه نخست، افعالی هستند که پیش‌فعل، تنها دامنه معنایی فعل را

محدود می‌کند و معنای آن را به کلی دگرگون نمی‌کند و حذف آن، حتی بعد از ترکیب با فعل ساده، منجر به نادستوری شدن جمله نمی‌شود (نمونه‌های ۳۶). به عبارتی دیگر، اختصاص دادن، نوعی دادن است، قرض گرفتن نوعی گرفتن و ... این نشان می‌دهد که داده‌های الف، در شمول معنایی داده‌های ب قرار گرفته و این یعنی اینکه این افعال درون مرکزاند و هم‌کرد، هسته آنها است. زیرگروه دیگر این دسته از افعال مرکب چنین عمل نمی‌کند؛ یعنی با حذف کردن پیش فعل، جمله نادستوری می‌شود (۳۶).

(۳۶) الف - من اتاق را به او اختصاص دادم. ب - من اتاق را به او دادم.

من پول را گرفتم.	من پول را قرض گرفتم.
آنها پول را تحویل گرفتند.	آنها پول را گرفتند.
من خبر را به اطلاع (او) رساندم.	من خبر را به او رساندم.
او علی را (با) سیلی زد.	او علی را زد.

دسته دوم افعال مرکب، آنهایی هستند که پیش فعل در آنها ساخت موضوعی ندارد و بعد از ترکیب شدن با فعل ساده، یکی از موضوع‌های فعل ساده کم می‌شود؛ بنابراین، افعال مرکبی می‌سازند که ناگذر است؛ مانند (۳۸) و (۳۹)*. اگرچه حذف پیش فعل در این گونه افعال منجر به نادستوری شدن جمله می‌شود، باز هم می‌توان گفت که قرض کردن، یک نوع کردن است؛ غذا خوردن یک نوع خوردن و ... بنابراین، در این دسته هم، فعل مرکب در شمول معنایی فعل ساده است. بنابراین، این افعال مرکب هم درون مرکز هستند و هم‌کرد، هسته معنایی آنها است.

(۳۷) آنها پول را قرض کردند. (۳۸) او غذا خورد. (۳۹) هاشم فوت کرد.

کردن در مقایسه با دیگر افعال ساده، در ساخت افعال مرکب، نه تنها موضوع رویدادی بلکه مشخصه‌های بیشتری از بدنه معنایی خود را از دست داده است و همین عوامل هم باعث شده چنین پنداشته شود که نقش معنایی آن از دست رفته است اما واقعیت این است که ساخت موضوعی و اسکلت معنایی خود را از دست نداده است.

*. ممکن است غذا خوردن فعل مرکب به نظر نرسد اما دیدگاه دبیرمقدم چنین نیست. در هر حال نوع تحلیل یکسان است.

آیا این دیدگاه‌ها با دیدگاه فعل سبک (light verb) در تناقض است؟ فعل سبک، گروهی از افعال است که تصور می‌شود از لحاظ معنایی، ضعیف و کمرنگ شده‌اند و از لحاظ بار معنایی، توانایی کافی برای محمول واقع شدن را به تنهایی ندارند (کریمی‌دوستان، ۱۹۹۷: ۳۶). دیدگاه فعل سبک و دیدگاه مطرح شده در این مقاله، هر دو متفق‌القولند که توانایی‌های همکرد با فعل ساده معادلش تفاوت دارد. ما بر خلاف دیدگاه فعل سبک، نشان دادیم که فعل ساده و فعل همکرد معادلش با هم چه تفاوتی دارند. در حالی که دیدگاه فعل سبک، منشأ تفاوت‌های آن دو را مشخص نکرده‌است. هر دو دیدگاه بر این باورند که همکرد، هسته نحوی است اما ما نشان دادیم که همکرد هسته معنایی هم هست. همکرد، نسبت به فعل ساده معادلش، دارای بدنه معنایی ضعیف‌تری است در حالی که ساخت موضوعی خود را حفظ می‌کند ولی موضوع رویدادی خود را در ترکیب از دست می‌دهد؛ مثلاً کردن، به تنهایی نمی‌تواند نشانگر یک رویداد باشد در حالی که همه افعال موسوم به سبک چنین نیستند.

۶- نتیجه

نه تنها ساخت موضوعی فعل ساده و پیش فعل بلکه مشخصه‌های معنایی آنها، در ساخت موضوعی فعل مرکب نقش دارد. فعل ساده عمدتاً به تنهایی بر یک رویداد دلالت می‌کند (به جز کردن) اما هنگامی که با یک پیش فعل ترکیب می‌شود، این ویژگی، یعنی موضوع رویدادی را از دست می‌دهد. شرکت فعل ساده در ساخت فعل مرکب، به دلیل از دست دادن موضوع رویدادی و تغییر در بدنه معنایی آن است که خود این تغییر، برای سازگاری با یکی از موضوع‌هایی که با آن ترکیب می‌شود، روی می‌دهد چون برای ساخت یک ترکیب، اجزاء آن باید به اندازه کافی با هم سازگار شوند تا بتوانند در فرایند ترکیب شرکت کنند؛ بنابراین، بدنه معنایی همکرد که بسیار سیال‌تر از اسکلت آن است، به گونه‌ای متعادل و سازگار با پیش فعل، دستخوش تغییر می‌شود. فعل مرکب در زبان فارسی، ترکیبی است از لحاظ نحوی، از نوع ترکیب وابسته و از لحاظ معنایی، درون‌مرکز. عنصر فعلی که همکرد یا فعل سبک نامیده می‌شود، هسته نحوی و معنایی و عنصر غیرفعلی، یعنی پیش فعل، وابسته است.

فهرست منابع

- ۱- خزاعی، علی. (۱۳۸۴). «نگاهی به فعل مرکب از دیدگاه فرهنگ-نویسی». *نامه فرهنگستان*، دوره هفتم، شماره دوم، شهریور، مسلسل ۲۶، ص ۱۸-۲۶.
- ۲- خوئینی، عصمت. (۱۳۸۹). «تکنه‌هایی در باره فعل مرکب». پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۴۵-۵۸.
- ۳- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۴ الف). «فعل مرکب در زبان فارسی» پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۴ ب). «مجهول در زبان فارسی» پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، صص ۱۷-۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- رفیعی، عادل. (۱۳۸۶). *نگاهی به عملکرد معنایی پسوند‌های اشتقاقی زبان فارسی*. پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
- ۶- رفیعی، عادل. (۱۳۸۷). «پسوندافزایی اشتقاقی در زبان فارسی». دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان). جلد چهارم، شماره پیاپی ۴، صص ۶۹-۱۰۵.
- ۷- سمائی، مهدی. (۱۳۷۹). «پردازش فعل مرکب». *مجله زبان‌شناسی*، سال ۱۵، شماره ۲ (شماره پیاپی ۳۰).
- ۸- شریفی، شهلا. (۱۳۹۰). «بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد از دیدگاه معناشناسی شناختی». *مجموعه مقالات ششمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی*. به کوشش قدسیه رضوانیان و احمد غنی‌پور ملک‌شاه. صص ۳۰۰-۲۹۹۹، مازندران: دانشگاه مازندران.
- ۹- طباطبائی، علاء‌الدین. (۱۳۸۴). «فعل مرکب در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*، دوره هفتم، شماره دوم، مسلسل ۲۶، صص ۳۴-۲۶.
- ۱۰- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه و دیگران. (۱۳۹۰). «مجهول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه معنی‌شناسی مفهومی» فصل‌نامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، د ۲، ش ۲ (پیاپی).
- ۱۱- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). *تاریخ زبان فارسی*. چاپ سوم. تهران: نشر نو.

- ۱۲- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۷۸). «**فعل مرکب**». مجله رشد آموزش زبان فارسی، سال سیزدهم، شماره ۵۰، صص ۱۵-۱۷.
- ۱۳- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۳). «**فعل مرکب**» در «**دستور زبان**: ۴۴ مقاله در باره دستور جدید». غلامرضا عمرانی. تهران: لوح زرین.
- ۱۴- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۵۱). «**در زبان فارسی فعل مرکب نیست**». مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۱، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد.

15-Ahn, H. (1991) *Light verbs, VP movement, negation and clausal architecture in Korean and English* Ph.D. Dissertation,

16-The University of Wisconsin: Madison.

Bisetto, A., and Scalise, S. (2005) "Classification of compounds" *Lingue e Linguaggio* 2: 319-332.

17-Dowty, D. R. (1979) *Word meaning and montague grammar*. Dordrecht: Reidel.

18-Fodor, J. D. (1981) "verb structures in memory for sentences: evidence for componential representation" *Cognitive psychology* 8:56-83.

19-Fodor, J. D., Fodor, J. A. & Garret, M. F. (1975) "The psychological unreality of semantic representations" *Linguistic Inquiry* 6:515-532.

20-Grimshaw, J. and A. Mester (1988), "Light verbs and theta-marking" *Linguistics Inquiry* 19:205-232.

21-Jackendoff, R. (1990) *Semantic structures*, Cambridge, MA: MIT Press.

22-Karimi, S. (1987) "Compounds in Persian" *Linguistics Working Papers*, University of Washington, Department of Linguistics, Seattle.

23-Karimi-Doostan, Gh. (2011) Separability of light verb constructions in Persian, *Studia Linguistica*, [Volume 65, Issue 1](#), pages 70-95.

24-Karimi-Doostan, Gh. (1997) *Light verb constructions in Persian*. Ph.D. dissertation Essex University, England.

25-Lieber, Rochelle (2004) *Morphology and lexical semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.

- 26-Lieber, Rochelle (2007) "The category of roots and the roots of categories: what we learn from selection in derivation" *Morphology* 16/2: 247-272.
- 27-Lieber, Rochelle (2009) "A lexical semantic approach to compounding" In: Rochelle Lieber & Pavol Stekauer (eds.), *The oxford handbook of compounding* Oxford: Oxford University Press, 78-104.
- 28-Lönber, Sebastian (2002) *Understanding semantics*, London: Arnold.
- 29-Mohammad and Karimi (1992) "Light verbs are taken over: complex verbs in Persian" *Proceedings of the Western Conference on Linguistics*, Vol. 5: 195-212.
- 30-Pustejovsky, James (1995) *The generative lexicon* Cambridge, MA: MIT Press.
- 31-Sato, Y. (1993) *Complex predicate formation with verbal nouns in Japanese and Korean: argument transfer at LV* Ph.D. Dissertation, University of Hawaii.
- 32-Szymanek, Bogdan (1988) *Categories and categorization in morphology* Lublin: Catholic University Press.
- 33-Vahedi-Langrudi, M. (1996) *The syntax, semantics and argument structure of complex predicates in modern Farsi* Ph.D. Dissertation, University of Ottawa.
- 34-Wierzbicka, Anna (1996) *Semantics: primes and universals* Oxford: OxfordUniversity Press.